

## نظر انتقادی

# چطور شد که آمریکایی‌ها اعتمادشان به همه چیز را از دست دادند؟

روایتی از یک بحران اجتماعی در جامعه آمریکایی

جامعه‌مان را یک فضای باز و گسترده‌ای تصور کنیم که پراز افرادی است که آن‌ها هم مشکل دارند؛ بنابراین ما از خراب کردن دیوارها، ساختن پُل و هموار ساختن زمین‌های بازی یا بیان روایت‌های وحدت بخش حرف می‌زنیم.

### وقتی ساختار زندگی اجتماعی در آمریکا ایراد دارد

اما آنچه در ما گم شده است، فقط ارتباط بیشتر نیست، بلکه ساختار زندگی اجتماعی است؛ روش شکل، هدف، معنا و هویت بخشیدن به کارهایی است که با همدیگر، آن‌ها را انجام می‌دهیم. اگر زندگی آمریکایی یک فضای بزرگ است، آن فضا پراز افراد نیست. بلکه فضایی است که پراز این ساختارهای زندگی اجتماعی یا نهادها است؛ و اگر ما اغلب نمی‌توانیم، حس

آمریکایی‌ها در یک بحران اجتماعی به سر می‌برند و ما این مسئله را در همه چیز می‌بینیم. از قطبی‌سازی‌های پارتنیزانی بی‌رحمانه گرفته تا فرهنگ شایع جنگ، از رنجش‌ها گرفته تا انزوا، بیگانگی و ناامیدی که همه این مسائل، منجر به افزایش نرخ خودکشی و شیوع سوء مصرف اپیوئید<sup>۴</sup> شده است. به نظر می‌رسد که این کژکاری‌ها ریشه‌های مشترکی دارند، اما یکی از علائم بحران این است که ظاهراً ما نمی‌توانیم، مشکل را ریشه‌یابی کنیم. وقتی به مشکلاتمان فکر می‌کنیم، معمولاً تمایل داریم تا

۴. مواد افیونی یا اپیوئید: به مجموعه ترکیبات شیمیایی طبیعی و صنعتی مُسکن شبیه به مورفین گفته می‌شود که در سیناپس گیرنده‌های عصبی اپیوئید را تحریک می‌کنند. عملکرد همگی آن‌ها در بدن همانند کار انتقال‌دهنده‌های عصبی ضد درد (اندورفین‌ها) است که از طریق تأثیر بر سلسله اعصاب مرکزی موجب تخفیف احساس درد در بدن می‌شوند.

یووال لُوین<sup>۱</sup> نویسنده کتاب «زمان ساختن»<sup>۲</sup>، در این مطلب که با عنوان «چطور شد که آمریکایی‌ها اعتمادشان به همه چیز را از دست دادند؟»<sup>۳</sup> - که در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۰ در تارنمای نیویورک‌تایمز منتشر شده است- به انتقاد از ساختار و نظام حاکم بر نهاد‌های موجود در ایالات متحده می‌پردازد که به جای شکل دادن به شخصیت افراد و تعریف نقش‌های آنان در زندگی اجتماعی، به محلی برای شهرت و درخشش تبدیل شده‌اند و از همین رو، پیوند و اعتماد اجتماعی را از بین می‌برند.

1. Yuval Levin  
2. A Time to Build  
3. How Did Americans Lose Faith in Everything?

تعلق داشتن، مشروعیت و اعتماد را تقویت کنیم، آنچه با آن مواجه خواهیم شد، شکست مؤسسات و نهادها خواهد بود. این بحران اجتماعی پس از بین رفتن اعتماد مردم به نهادها، به وجود آمد؛ نهادها و مؤسسات عمومی، خصوصی، مدنی و سیاسی؛ اما ما به قدر کافی درباره این که چنین عدم اعتمادی نسبت به چه چیزهایی به وجود می آید و اصلاً چرا اتفاق می افتد، فکر نکرده ایم. هر نهاد اصلی، یک کار مهم را انجام می دهد؛ از جمله آموزش فرزندان، اجرای قانون، خدمت رسانی به فقرا، ارائه برخی خدمات و برآورده ساختن برخی نیازها. نهادها این کار را با ایجاد یک ساختار و فرایند و به یک شکل، به منظور ترکیب تلاش های افراد و جهت بخشی آن به سوی انجام یک وظیفه و تکلیف انجام می دهند؛ اما در کنار انجام این کار، هر نهاد و موسسه ای، افرادی را هم در اختیار دارد تا با مسئولیت پذیری و اطمینان، وظایف خود را انجام دهند. نهادها به رفتار و شخصیت، شکل بخشیده و یک ساختار قومیتی را حول محور ایده انسجام و یکپارچگی تقویت می کنند. به همین دلیل است که ما به این مؤسسات، نهادها و افراد آن اعتماد می کنیم.

هنگامی که آن ها به طور رسمی متعهد می شوند تا در جهت منافع عمومی خدمت کنند، سعی دارند افرادی متعهد و وظیفه شناس تربیت نمایند.

ما به یک کسب و کار اعتماد می کنیم، زیرا وعده کیفیت و اطمینان را به من می دهد و چنانچه کارکنانش این وعده را محقق سازند، به آن ها پاداش می دهد. ما به یک حرفه اعتماد می کنیم، زیرا استانداردها و قوانین را بر اعضای خود تحمیل می کند تا از آن ها افراد قابل اعتمادی بسازد. ما به ارتش اعتماد می کنیم، زیرا به شجاعت، شرف و مسئولیت پذیری در دفاع از ملت تشویق می کند و انسان هایی را تربیت می کند که همین گونه هستند.

### وقتی ساختار مؤسسات آمریکایی مبتنی بر شهرت و درخشش می شوند

وقتی بر این باور باشیم که یک مؤسسه، دیگر آن نقش اخلاقی آموزش افراد را ایفا نمی کند، اعتماد به آن مؤسسه را از دست می دهیم. وجود فساد در آن مؤسسه، می تواند موجب این مسئله شود؛ یعنی هنگامی که اقدامات یک مؤسسه نتواند بر فساد کارمندان خود فائق آید و به جای آن سعی بر پوشانیدن خیانت آن ها را داشته باشد. همانند وقتی که یک بانک به مشتریانش خیانت می کند یا یکی از اعضای نوع سوء استفاده آشکار از قدرت، اعتماد عموم مردم به مؤسسات را از بین می برد. همانند هر زمان دیگری، این مسئله در زمان ما نیز شایع شده است؛ اما به همان دلیل، به از بین

رفتن اعتماد به مؤسسات آمریکایی در دهه های اخیر، چندان اشاره ای نمی شود. آنچه به طور اخص در مورد دوران ما برجسته است، نوع متمایز قصور در انجام وظیفه در مؤسسات و نهادها است؛ یعنی عدم موفقیت در تربیت افراد قابل اعتماد و تمایل به اتخاذ این طرز فکر که مؤسسات، شکل دهنده رفتار و شخصیت نیستند، بلکه تریبونی برای درخشش و شهرت هستند.

در عصری پس از عصر دیگر، ما افرادی را می بینیم که باید خودی هایی باشند که توسط یک نهاد خاص تربیت شده اند اما در واقع، همچون بیگانه هایی علیه منافع آن نهاد فعالیت می کنند. بسیاری از اعضای کنگره، اکنون از مقام و جایگاه خود نه برای پیشبرد قانون گذاری، بلکه برای در بوق و کرنا گذاشتن ناکامی های موکلان خود استفاده می کنند. به جای آنکه برای این مؤسسات کار کنند، از آن ها به عنوان سکویی برای بالا بردن خود استفاده می کنند، رزومه هایشان را قوی کرده و در برابر دوربین هایی که واقعیت فرهنگ جنگ بی وقفه ما را نشان می دهند، نقش بازی می کنند.

### رئیس جمهوری که خودش نقش بازی می کند

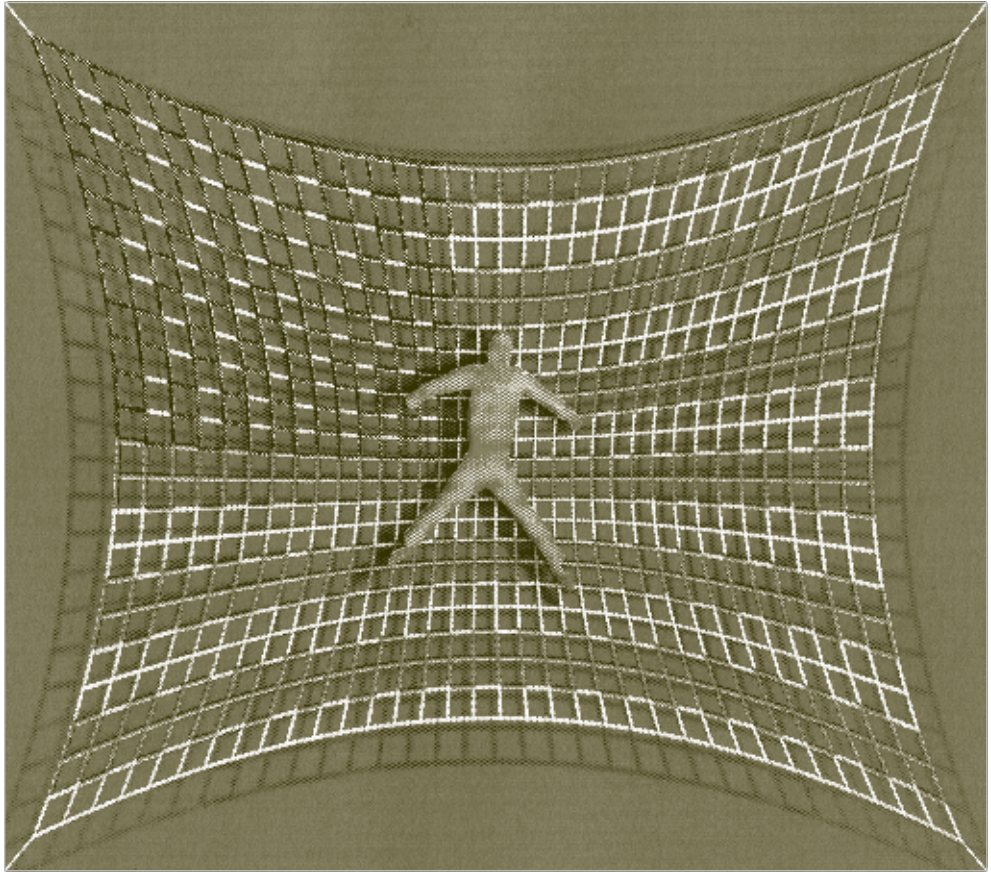
رئیس جمهور ترامپ نیز دقیقاً همین کار را انجام می دهد. به جای آنکه در مقام یک رئیس جمهور، به وظایف

خود عمل نماید، این جایگاه را به عنوان رفیع‌ترین سکوی نمایش کارهای خود می‌بیند و مکرراً از آن استفاده می‌کند تا از دولت شکایت نماید و انگارانه‌انگار که خود، مدیر ارشد اجرایی است. همان‌طور که قبل از انتصاب به مقام ریاست جمهوری نیز، از برخی تریبون‌ها استفاده کرده است. این الگودر دنیای حرفه‌ای نیز رایج است (همین الآن آن را در توییتر<sup>۶</sup> چک کنید). برای مثال، روزنامه‌نگاران بی‌شماری را خواهید دید که سعی می‌کنند، شهرت مؤسساتی را که برای آن‌ها کار کرده‌اند، خدشه‌دار نمایند تا از این راه، در بیرون از ساختار آن مؤسسه، اسم و رسمی برای خود دست و پا کنند. این مسئله، باعث می‌شود تا عموم مردم مطمئن نباشند که چرا باید به گزارشگران حرفه‌ای اعتماد کنند. همین مسئله اغلب در علوم، حقوق و سایر مشاغلی که تخصص ارائه می‌دهند نیز صادق است. یا دانشگاه را در نظر بگیرید که به دلیل تأکید آن بر دنبال نمودن حقیقت از طریق یادگیری و آموزش، ارزشمند تلقی می‌شود، اما اکنون اغلب در خدمت نمایش‌های اخلاقی سیاسی بوده و دقیقاً هر دو را نادیده می‌گیرد. به بسیاری از تشکیلات برجسته مذهب آمریکایی نگاه کنید، شما مؤسساتی را خواهید یافت که برای ایجاد تحول درونی و نجات روح انسان‌ها تأسیس شده‌اند اما در واقع،

به صحنه نمایش یک تئاتر سیاسی پرشور و هیجان تبدیل شده‌اند. هنرمندان و ورزشکاران نیز اغلب همین‌طور رفتار می‌کنند. آن‌ها از شهرتی که در چارچوب آن نهاد به دست آورده‌اند، برای قوی کردن رزومه خود در بیرون از آن نهاد استفاده می‌کنند. هنگامی که رابین سندبرگ<sup>۶</sup>، بازیکن موفق تیم بیس‌بال شیکاگو کابز<sup>۷</sup>، به عضویت موزه والتالار مشاهیر ملی بیس‌بال درآمد، از بازیکنان خواست تا به خاطر داشته باشند که «یادگرفتن این‌که چطور توپ را عمداً آرام بزنند، فرار کنند و بپرخند، مهم‌تر از دانستن این مطلب است که چراغ قرمز و کوچک روی دوربین، در کجا قرار دارد». هنگامی که مؤسسات مهم آمریکا نتوانستند افرادی را تربیت کنند که این حرف را سرلوحه زندگی خود قرار دهند، اعتماد به آن‌ها بسیار سخت شد. استثناهای بسیار کمی که در الگوی کاهش اعتماد به مؤسسات وجود دارد نیز، این قانون را اثبات می‌کنند. خدمت نظام وظیفه (ارتش) بارزترین استثنا بوده و همچنین، یکی از سازنده‌ترین نهادهای ملی ما است، زیرا زنان و مردانی را تربیت می‌کند که استاندارد رفتاری و مسئولیت‌پذیری را به‌طور جدی رعایت می‌کنند که این مسئله، می‌تواند به ما کمک کند که بدانیم، چه کاری باید انجام دهیم تا به حل

بحران اجتماعی - که با آن مواجه هستیم - کمک کنیم. همه ما نقش‌هایی را در برخی از نهادهایی که برای ما مهم هستند، ایفا می‌کنیم؛ مانند نهادهای خانوادگی، جمعیتی، آموزشی یا حرفه‌ای، مدنی، سیاسی یا اقتصادی. اعتمادسازی مجدد در آن مؤسسات، نیازمند افرادی است که در داخل آن مؤسسات باشند، بدین معنی که هر یک از ما باید تلاش کنیم تا بیشتر قابل اعتماد باشیم. این مسئله باید تا حدودی به این معنا باشد که اجازه دهیم، یکپارچگی و اهداف متمایز این نهادها رفتار ما را شکل دهند نه این‌که فقط از آن‌ها به عنوان تریبونی برای دیده و شنیده شدن استفاده کنیم. به عنوان یک موضوع عملی، این کار می‌تواند به معنای اجبار خودمان در لحظات تصمیم‌گیری باشد تا سؤال مهمی را که تا به حال کسی آن را نپرسیده است، بپرسیم: «با توجه به نقشی که در اینجا دارم، چه رفتاری باید از من سر بزنند؟ و این همان چیزی است که افرادی که در یک نهاد و مؤسسه فعالیت دارند، باید از خود بپرسند.» «اینکه در مقام یک رئیس‌جمهور یا عضو کنگره، معلم یا دانشمند، وکیل یا پزشک، کشیش یا یک عضو، پدر، مادر یا همسایه، چه کاری باید انجام دهیم؟»

6. Ryne Sandberg  
7. Chicago Cubs



### پیوندهای اعتمادی که گسسته شده

به نظر می‌رسد افرادی که این روزها، شما احترام فراوانی برای آن‌ها قائل هستید، این نوع سؤال را قبل از آن‌که قضاوت‌های مهمی نمایند، از خود پرسیده‌اند؛ و افرادی که شما را دیوانه می‌کنند و فکر می‌کنید که خود بخشی از مشکل هستند، احتمالاً آن‌هایی هستند که در زمانی که باید، این سؤال را از خود نپرسیده‌اند. پرسیدن این‌گونه

سؤالات از خودمان، گام نخست در راستای دانستن مسئولیت‌ها، وظایفمان و کشف تنوع بسیار اهداف به هم مرتبطی است که مؤسسه ما در خدمت محقق ساختن آن‌ها است. همچنین، ما باید نخبگان و افراد صاحب قدرت را محدود نماییم، آن‌هم به منظور این‌که بخش بزرگ‌تر جامعه بهتر بتواند به آن‌ها اعتماد کند. البته آن، نباید جایگزینی برای اصلاحات مؤسسه باشد، بلکه باید پیش شرط لازم برای آن‌ها باشد.

همچنین، پرسش چنین سؤالاتی، مسئله‌ای است که همه ما می‌توانیم آن را انجام دهیم تا بحران پیچیده اجتماعی را که در زندگی خود با آن مواجه هستیم، مهار کنیم و شروع به بازسازی پیوندهای اعتماد باشیم که برای جامعه آزاد ضروری است.

#### منبع

این مقاله در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۰ در تازنمای نیویورک تایمز منتشر شده و در آدرس ذیل قابل دسترسی است:  
<https://www.nytimes.com/2020/01/18/opinion/sunday/institutions-trust.html?searchResultPosition=22>